



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ (۴) أَ فَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (۵) وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱)﴾

سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد، همانند «حوامیم»^۱ شش گانه دیگر - که جمعا هفت «حم» هست - عناصر محوری آنها اصول دین است و ثقل مرکزی آنها وحی و نبوت و همچنین تهدید کسانی است که به معارف الهی ایمان نمی آورند. تفاوت این هفت «حم» در تعبیرات گوناگونی است که در آغاز این سوره هاست. اولین سوره که با «حم» شروع شد، سوره مبارکه «غافر» است؛ گرچه در سوره «زمر» سخن از تنزیل کتاب آمده؛ ولی «حم» در ابتدای آن نیست. در سوره «غافر» که همان سوره «مؤمن» است، با «حم» شروع شده است: ﴿حم * تَنْزِيلُ

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم» نام گروهی سوره های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می شوند. این سوره ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته اند.

الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ^۱ بعد از سوره «غافر»، سوره مبارکه «فصلت» است که

در سوره «فصلت» با «حم» شروع شده است: ﴿حَمْدٌ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابُ فَصْلَتِ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ^۲﴾. در سوره «فصلت» از علم سخن به میان آمده و در سوره «زخرف» از عقل سخن به میان آمده

است. قبلاً هم گذشت که علم نردبان و مقدمه عقل است، لکن در سوره مبارکه «فصلت» نکته‌ای است که این معنا

را تأمین می‌کند که این علم به عقل می‌رسد؛ یک وقت است که می‌فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا

يَعْلَمُونَ^۳﴾، بیش از این را نمی‌فهماند که یک عده عالم هستند، اما ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ خیلی از معارف را به همراه دارد

که قبلاً در سوره «فصلت» گذشت؛ قومی که ﴿يَعْلَمُونَ﴾ می‌باشند، یعنی به علم قیام دارند. ما قوم عرب و عجم و

تازی و فارسی و لر و ترک داریم، اما قوم عالم که نداریم! اگر وصف است که می‌گویند «العلماء» یا «یعلمون»، اما

وقتی که فرمود: ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی این گروه به علم قیام می‌کنند، این غیر از علماست؛ زیرا علما درس‌هایی را

خواندند، اما کسی که قائم به علم باشد، مثل قائم به قسط خیلی فرق می‌کند. بین عادل با «قائم بالعدل» خیلی فرق

است، قائم به قسط اصلاً قیام و حیات او به قسط و عدل است! این ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ که در آیه سه سوره مبارکه

«فصلت» آمده است، یعنی قیام اینها به علم است؛ اگر قیام اینها به علم است، مطابق همین سوره «زخرف»

درمی‌آید که فرمود: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾. اگر کسی عالم بود، یک؛ و به علم خود قیام کرد، دو؛ این عاقل می‌شود، سه.

در آغاز سوره مبارکه «زخرف» که محل بحث است، فرمود: ﴿حَمْدٌ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾. بعد از سوره مبارکه «زخرف»، سوره «دخان» است که آن هم با «حم» شروع شده است: ﴿حَمْدٌ *

۱. سوره غافر، آیات ۱ - ۳.

۲. سوره فصلت، آیات ۱ - ۳.

۳. سوره زمر، آیه ۹.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ^۱ همچنین بعد از آن، یعنی بعد از سوره «دخان» سوره «جاثیه» است که فرمود: ﴿حَمْدُ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ قسمت مهم این سوره عناصر دینی و اصول دین است که با اهتمام به وحی شروع می‌شود و قهراً اِنداز را هم به همراه دارد.

پرسش: با علوم عقلی علم نظری مهم است یا عملی؟

پاسخ: اگر عاقل باشند؛ اول نظر هست، بعد به عمل می‌رسند؛ یعنی به شهود می‌رسند. علمی که اینها پیدا می‌کنند اول مفهوم است، بعد معتقد می‌شوند و بعد از اعتقاد، کم‌کم علم مفهومی آنها علم مشهود می‌شود و آن «علم الدراسة» اینها «علم الوراثة» می‌شود، از این به بعد می‌شوند: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۳ که قبلاً بحث آن گذشت. فرق ارث مادّی و ارث معنوی این است که در ارث مادّی تا مورث نگیرد چیزی به وارث نمی‌رسد؛ ولی در ارث معنوی تا وارث نگیرد چیزی از مورث به او نمی‌رسد، اینکه فرمود: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^۴ همین است. اگر کسی از شهوت و غضب مُرد سهمی از ارث می‌برد. اگر مال باشد مورث باید بمیرد تا وارث سهمی ببرد، اگر علم و معرفت باشد، شخص عالم باید بمیرد تا چیزی از انبیا نصیب او بشود. این «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» که دستور دادند همین است! «زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُؤْزِلُوا وَحَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسِبُوا»^۵ «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»، آن وقت اگر به عقل قیام کرد، «علم الدراسة» او به «علم الوراثة» می‌رسد، فرمود: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

۱. سوره دخان، آیات ۱ - ۴.

۲. سوره جاثیه، آیات ۱ - ۳.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۲.

۴. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

بعد فرمود کسانی که انبیا را استهزاء کردند، آگاه باشند که ما برتر از اینها و مهم‌تر از اینها را از بین بردیم، چه رسد به خود اینها: ﴿فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾؛ اینها که «بَطْش» و قدرتی دارند، ما اشدّ از اینها را از بین بردیم، چه رسد به خود اینها! این سه - چهار مرحله بود که یکی در سوره مبارکه «محمد» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است، یکی در همین سوره «زخرف»، یکی در سوره «سبا» و یکی هم در سوره «عنکبوت». این مراحل برای افرادی که ﴿مِعْشَارَ مَا آتَيْنَا﴾^۱ را ندارند گفته شد، بعد به قارون رسیدیم که ﴿مَا إِنْ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ﴾^۲ بعد در جریان قارون هم فرمود که ما قبل از قارون کسانی را از بین بردیم که ﴿أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا﴾^۳ از او هم قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودند، تا برسد به جریان «عاد» و امثال «عاد» که می‌فرماید اینها کسانی بودند که ﴿لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾؛ خانه‌ها و قصرهایی که اینها داشتند نمونه آن در روی زمین نبود. وقتی خدای سبحان درباره قومی این چنین بگوید که طرز زندگی و ساختمان اینها روی کره زمین بی‌سابقه و بی‌مانند است، معلوم می‌شود که خیلی مقتدر هستند: ﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۴.

در این بخش فرمود که اینها در خالقیّت موحد هستند و در ربوبیت مشرک می‌باشند و مشکل دارند؛ به همان دلیل که در خالقیّت موحد هستند، به همان دلیل باید در ربوبیت هم موحد باشند، آیه ثه این است: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، اینها این اعتراف را دارند و این حق است که بعد می‌شود «جدال أحسن»؛ یعنی وقتی مقدمات یک قیاس حق بود، یک؛ و مورد قبول مخاطب بود، دو؛ از آن مخاطب اگر از صبغه مقبولی او کمک گرفته بشود و نه صبغه معقولی او، می‌شود «جدال أحسن» و اگر از صبغه معقولی او

۱. سوره سبا، آیه ۴۵.

۲. سوره قصص، آیه ۷۶.

۳. سوره توبه، آیه ۶۹.

۴. سوره فجر، آیات ۷ و ۸.

مدد گرفته بشود، می شود برهان که: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ

أَحْسَنُ﴾^۱

از وجود مبارک امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) سؤال کردند که آیا پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) «جدال

أَحْسَنُ» کرد؟ فرمود بله یقیناً کرد، برای اینکه خدا امر کرده و فرمود: ﴿جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، بعد آن بخش

پایانی سوره مبارکه «یس» را به عنوان نمونه «جدال أحسن» ذکر می کند؛ فرمود شما که قائل هستید ذات اقدس

الهی این انسان ها را آفرید و از هیچ آفرید، چون ماده ای که در کار نبود، حالا که مُردند اگر دوباره بخواهد اینها را

جمع کند و زنده کند که خیلی آسان است! روح که از بین نمی رود و بدن آنها هم که ذرات آن در عالم هست، پس

دوباره بخواهد اینها را جمع کند که مشکلی ندارد: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۲، این می شود «جدال

أَحْسَنُ»، برای اینکه شما که قبول کردید اولین بار خدا اینها را آفرید، برای بار دوم هم اینها را می آفریند؛^۳ این جا

برهانی برای توحید خالقیت اقامه نکرد، چون مورد قبول هست: ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

لَيَقُولَنَّ خَلَقْنَهُ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، این «كَانَ تَامَهُ» را قبول دارند که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۴، این که از «كَانَ تَامَهُ» خبر

می دهد که «كُلُّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ وَهُوَ مُخْلَقُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى»، این مورد قبول آنهاست که ﴿اللَّهُ خَالِقُ

كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ اما از آن به بعد مشکل دارند که چه کسی باید اینها را بیوراند؟ از این جهت اینها گرفتار ﴿أَرْبَابٌ

مُتَفَرِّقُونَ﴾^۵ شدند؛ اداره انسان، اداره دریا، اداره صحرا، اداره فرشته، اداره حیوان، اداره نبات و اداره جماد به عهده

کیست؟ اینها در ربوبیت مشرک بودند و گرفتار ﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ﴾ شدند. فرمود شما که اصل «كَانَ تَامَهُ» را قبول

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲. سوره یس، آیه ۷۹.

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)؛ ص ۵۲۷ - ۵۲۹؛ «...فَهَذَا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ لِأَنَّ فِيهَا قَطْعَ الْكَافِرِينَ وَإِزَالَهَ شُبُهَاتِهِمْ وَأَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بَانَ تَجِدَ حَقًّا لَا يُمْكِنُكَ أَنْ تَفَرِّقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَاطِلٍ مَنْ تُجَادِلُهُ وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنْ بَاطِلِهِ بَانَ تَجِدَ الْحَقَّ فَهَذَا هُوَ الْمَحْرَمُ لِأَنَّكَ مِثْلُهُ: حَجَدَ هُوَ حَقًّا وَحَدَّثْتَ أَنْتَ حَقًّا آخِرَ».

۴. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۵. سوره یوسف، آیه ۳۹.

کردید، این را هم باید قبول کنید! این ﴿الَّذِي﴾ کلام آنهاست، نه وصف آنها؛ این چنین نیست که «لَيَقُولُنَّ، خَلَقَهُنَّ، الْعَزِيزُ، الْعَلِيمُ، الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ» این طور نیست، بلکه ﴿لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ که این تمام شد، از این به بعد کلام خداست. این عزیزِ علیمی که شما باور دارید، آن کسی است که ﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا﴾؛ او زمین را گهواره‌گونه برای شما قرار داده و این را خوب اداره می‌کند. درست است که زمین را خلق کرد و شما را خلق کرد؛ اما طوری زمین را آفرید که تمام نیازهای شما را برطرف می‌کند، این یک؛ ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا﴾؛ راه‌های فراوانی بین کوه‌ها، در لابه‌لای کوه‌ها و در بستر دشت‌ها برای شما قرار داد، دو؛ این نظم را آفرید تا ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ که به ربوبیت خدا پی ببرید.

دو تعبیر در این ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ هست: یکی اینکه ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ به مقاصد، به سرزمین و به اهداف خودتان هدایت بشوید، طوری زمین و راه‌های زمین را منظم کرد تا شما به اهداف خود برسید؛ معنای دیگر ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ این است که شما با ربوبیت خدا هدایت بشوید. سیدنا الاستاد (رضوانُ اللهِ عَلَیْهِ) این معنای اول را اظهر می‌دانند؛ یعنی زمین را گهواره‌گونه برای شما قرار داد که آماده باشد برای زیست شما، راه‌های فراوانی هم در زمین قرار داد که شما بتوانید سفر کنید، تجارت کنید و مانند آن؛ این «﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾» الی اهدافکم و مقاصدکم^۱. لکن قرآن کریم وقتی این گونه از معارف را نقل می‌کند، دو تعبیر دارد: یک تعبیرش این است که ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ و تعبیر دیگر این است که ﴿يَهْتَدُونَ﴾^۲ «لعل» در آن نیست. آن تعبیری که دارد ما این کار را کردیم تا شما به مقصد برسید، این ظاهرش همان مقاصد دنیایی و اهداف دنیایی است که در سوره مبارکه «نحل» بین هر دو جمع کرد. آن جایی که می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكُمْ﴾ ناظر به مسائل توحید است؛ یعنی به توحید ربوبی بار یابید. در سوره مبارکه

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۸۶؛ «قوله تعالى: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾» أي جعل لكم الأرض بحيث تربون فيها كما يربي الأطفال في المهد و جعل لكم في الأرض سبلا و طرقا تسلكونها و تهتدون بها إلى مقاصدكم.

۲. سوره نحل، آیه ۱۶.

«نحل» بین هر دو جمع کرد، یک جا با «لعل» است و یک جا بی «لعل»؛ آیه پانزده و شانزده سوره مبارکه «نحل» این است: ﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾، «رواسی» جمع «راسیه» است؛ یعنی کوه‌ها را به عنوان میخ زمین قرار داد که جلوی لرزش زمین را بگیرد، همان بیان نورانی حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است در همان خطبه نهج‌البلاغه که فرمود: «وَوَدَّ بِالصُّحُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ»^۱، «میدان» یعنی اضطراب؛ فرمود با این کوه‌ها زمین را میخکوب کرد. «وَوَدَّ» یعنی میخ، «وَوَدَّ» یعنی میخکوب کرد، با چه چیز؟ با این صخره‌های بزرگ و کوه‌های سنگی. «وَوَدَّ بِالصُّحُورِ» چه چیزی را؟ «مَيْدَانَ أَرْضِهِ»؛ یعنی اضطراب زمین را با میخکوب کردن زمین جلوگیری کرد که آن نظم است. این جا فرمود: ﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛ یعنی مبادا «مید» و لرزه در شما ایجاد نکند! اینکه فرمود: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا﴾؛^۲ یعنی مبادا! این جا هم ﴿أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛ مبادا «مید» و «میدان» و اضطرابی دامن گیر شما شود! ﴿وَأَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۳ که به توحید برسید و با «لعل» است، از این به بعد فرمود: ﴿وَعَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾؛ ما ستاره‌ها و علامت‌های سپهری و نجومی را قرار دادیم تا اینها هدایت بشوند. در سفرهای صحرائی، دریایی، خشکی و الآن هوایی، اینها به وسیله ستاره‌ها و قطب راه را پیدا می‌کنند، این جا هدایت به اهداف و مقاصد است. می‌بینید در آیه شانزده سخن از «لعل» نیست، در آیه پانزده که سخن از دعوت به توحید است سخن از «لعل» است، پس هر جا که فرمود این کار را کردیم تا هدایت بشوید، معلوم می‌شود که اهداف دنیایی منظور است؛ یعنی به مقصدتان برسید. ما این ستاره‌ها را شفاف و روشن کردیم، نظم خاص به ستاره‌ها دادیم، قطب مشخص است، خط استوا مشخص است، شرق مشخص است، غرب مشخص است، تمام سفرهای شما با همین ستاره‌هاست؛ الآن هم تمام سفرهای هوایی هواپیماها با این ستاره‌ها

۱. نهج‌البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۱.

۲. سوره حجرات، آیه ۶.

۳. سوره نحل، آیه ۱۵.

و قطب تنظیم می‌شود، کشتی‌ها هم همین‌طور است؛ حالا سفرهای زمینی که مهم نیست، این با ساعت و اینها تنظیم می‌شود، و گرنه سفرهای فضایی و سفرهای دریایی اینها همه با قطب و ستاره و مانند اینها تنظیم می‌شود، سابق هم همین‌طور بود. اینکه در آیه محل بحث - آیه ده - فرمود: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛ یعنی به توحید الهی برسید، نه به دیار و مقصد و محل کارتان برسید! آنجایی که نظر این است که به شهرهایتان و به محل کارتان به سفرهایتان برسید، دیگر «لعل» ندارد؛ اما آنجا که سخن از دعوت به توحید است، «لعل» را دارد. شما نمی‌دانم این برنامه «آسمان شب» را که شبکه چهار پخش می‌کند می‌بینید یا نه؟ یک بحث علمی است، این بحث دقیقی که اینها درباره کیوان کردند و این ستاره زحل و غیر زحل را بررسی کردند، آدم تعجب می‌کند! می‌گویند که خودبه‌خود جوشید و این‌طور شد! این نظم «محیرالعقول» را شما دارید می‌بینید! این نظم که از هیچ دانشمندی ساخته نیست، بعد می‌گویید که خوبه خود جوشید این‌طور شد؟! این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء در دعای «عرفه» است که فرمود: «عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا»،^۱ این جمله انشائی نیست نفرین نیست، این جمله خبریه است؛ یعنی آن‌که تو را نمی‌بیند کور است! این نظم دقیق ریاضی علمی «محیرالعقول» خودبه‌خود پیدا شد؟! ببینید! غرق شدن در معرفت‌شناسی حسی و تجربه حسی این خطر را دارد! تجربه حسی به پشتوانه تجرید عقلی حجت است، اگر ما تجرید عقلی را از پشتوانه بودن تجربه حسی برداریم، علم طب و کشاورزی و دامداری نمی‌توانند که علم باشند، همان قضایای شخصی هستند. یک طبیب به هر حال ده مورد، صد مورد یا هزار مورد را درباره شهر خودش تجربه کرده، او چگونه می‌تواند سر بلند کند و بگوید که در مشرق عالم، مغرب عالم، شمال و جنوب عالم این دارو مؤثر است، از کجا می‌تواند بگوید؟! او که تجربه نکرده است! سند این حرف علمی او آن

تجريد عقلی است، می‌گوید من اینها را تجربه کردم، یک؛ «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد»،^۱ این دو؛ اینها همه انسان هستند، ساختار بدنی اینها شبیه هم است، دستگاه گوارش اینها شبیه هم است، جریان فشار خون اینها شبیه هم است، پیوند قلب با سایر اعضا شبیه هم است، پس اینها امثال می‌باشند، این یک؛ «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد»، این دو؛ لذا می‌گوید این دارویی که من برای صد نفر یا هزار نفر آزمایش کردم و جواب داد، برای مردم مشرق عالم و مغرب عالم هم اثر دارد، این حرف علمی را او به استناد آن قانون تجريد عقلی دارد می‌گوید، آن را که تجربه نکرده! کشاورزی این‌طور است، دامداری این‌طور است، نجوم و سپهرشناسی هم این‌طور است. ما اگر این پشتوانه تجريد عقلی را از تجربه حسی برداریم، تمام ساختار علمی فرو می‌ریزد؛ ما دیگر علمی نخواهیم داشت! چون همه اینها قضایای شخصی هستند. شما در منطق ملاحظه فرمودید که قضایای شخصی در علوم هیچ اعتباری ندارد؛ زید این‌طور گفت، عمرو آن‌طور رفت یا بکر این‌طور شد، اینها قضایای شخصی می‌باشند و قضایای شخصی هم مخصوص خودمان است! قدری باید بالاتر بیاییم که قضایای خارجی است، قدری بالاتر و نهایی بیاییم که قضایای حقیقه است تا بشود علم و قضیه اگر بخواهد خارجی بشود و بخواهد حقیقی بشود، **أَلَا وَ لَا بَدَّ بَایْدَ بَا دَخَالَتَ عَقْلَ بَاشَدَ، نَه دَخَالَتَ حِسَّ**. اینها این نظم «مَحِیرَ الْعُقُول» را می‌بینند، با این حال می‌گویند که خودبه‌خود پیدا شد! این بیان نورانی سید الشهداء (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) که فرمود کسی که تو را نمی‌بیند کور است، به هر حال یک کور دارد گزارش می‌دهد.

فرمود ما این کار را کردیم **﴿لَعَلَّكُمْ يَهْتَدُونَ﴾**، پس آن‌جایی که دارد **﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾**؛ یعنی آیه شانزده سوره مبارکه «نحل» که فرمود: **﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾**، این **﴿يَهْتَدُونَ﴾** یعنی به سفرها

۱. شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۹۸.

و حضرهايشان مى‌رسند، به خانه‌ها و تجارتشان مى‌رسند که اين یک امر دنيایى است، اما آن جایی که دارد: ﴿لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ﴾ اين ناظر به معارف توحیدی است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، اين امر عادى است، الآن هر کسى با ستاره، با شمس يا با قمر اين راه را پيدا مى‌کند، ديگر راه عادى بشر همين است. آفتاب که از اين طرف درآمده مى‌فهمد که شرق است يا وقتى اين طرف غروب کرده مى‌فهمد غرب است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، حالا گاهى ممکن است کسى اشتباه بکند؛ ولى به هر حال با اين سه راه مى‌فهمند که مشرق و مغرب کجاست يا شمال و جنوب کجاست، اينها ديگر روشن است؛ بينات آن براى عموم مردم است، ظرائف و لطايف آن هم براى رياضى‌دان و منجمان و سپهرشناسان است.

اين ﴿وَ الَّذِیْ﴾ هم باز کلام خداست، نه اعتراف آنها ﴿وَ الَّذِیْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾، آن خدايى که «كَانَ تَامَهُ» را آفريد ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، «كَانَ ناقصه» را هم او تنظيم کرد که فرمود: ﴿الَّذِیْ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ اين ناظر به «كَانَ ناقصه» است و مسئله توحيد هم طبق دو برهانی که قبلاً بحث آن گذشت الا و لابد به خلقت بر مى‌گردد؛ يعنى اگر شما قبول کردید که هر چيزی را خدا خلق مى‌کند و غير از خدا خالقى نيست، حتماً بايد پذيريد که غير از خدا «رب» و پروردگارى نيست، چرا؟ چون «تدبير»، «تربيب»، «ربوبيت» «أَوْ مَا شِئْتَ فَسَمَّه» الا و لابد يا عين خلقت است يا به خلقت بر مى‌گردد و ملازم خلقت است، چرا؟ چون وقتى که تدبير مى‌کند، - آيه بعد همين است - يعنى چيزی را به اين درخت عطا مى‌کند؛ وقتى تدبير مى‌کند، چيزی را به حيوان يا انسان يا درخت مى‌دهد که اين رشد مى‌کند، اگر شيوى را به درخت و حيوان و انسان مى‌دهد، يعنى آن شىء را ايجاد مى‌کند

و به این عطا می‌کند، پس هر ربوبیتی به خلقت برمی‌گردد، تا یک کمال و نعمتی را ایجاد نکند و به این متنعم ندهد، این رشد نمی‌کند، این دلیل اول؛ دلیل دوم این است که کلّ این نظام را شما قبول کردید که اصل آن را خدا آفرید، کسی می‌تواند اینها را پیروراند که از هویت و هستی اینها باخبر باشد، چه کسی آگاه به هویت و حقایق عالم و اسرار عالم است تا بتواند آنها را اداره کند؟ هیچ‌کس جز خالق اشیا عالم به حقیقت و هویت و درون اشیا نیست تا او را بتواند پیروراند. اگر کسی خواست انسان را پیروراند، باید از هویت انسان باخبر باشد! کسی خواست درختی را پیروراند، باید از هویت این درخت که این درخت باید چه تغذیه‌ای بکند، با چه چیزی رشد می‌کند، چه چیزی داروی آن است و چه چیزی درمان آن است، باید باخبر باشد تا بتواند آن را اداره کند. پس مدبر درخت حتماً همان آفریدگار درخت باید باشد، این براساس تلازمی است که بین ربوبیت و خلقت است. برهان اول حدّ وسط آن این است که ربوبیت به خلقت برمی‌گردد، برهان دوم حدّ وسط آن تلازم بین خلقت و ربوبیت است.

فرمود: ﴿وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾؛ باران را نازل می‌کند، منظور از این «سما» جوّ است. در این دعای نورانی «جوشن کبیر» هست که «يَا مَنْ لَهُ الْهَوَاءُ وَالْفَضَاءُ»،^۱ این یکی از جمله‌های نورانی همین «جوشن کبیر» است. «سما» یعنی فضا، نه آسمانی که معروف است: ﴿وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ﴾، به اندازه! در باب نزول باران هم ملاحظه فرمودید که فرمود بعد از اینکه ابرها باردار شدند و بخواهند بارشان را به صورت تگرگ یا برف یا باران و مانند آن بر زمین بگذارند، ما برای اینها رَحِم درست می‌کنیم که اینها غربالی نبارند، بلکه از رَحِم اینها قطره قطره نازل بشود: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾؛^۲ از لابه‌لای اینها می‌آید، وگرنه دهنه اینها را باز کنیم و مانند شلنگ ببارد، دیگر چیزی نمی‌ماند! نه مزرعی می‌ماند و نه مرتعی! مانند شلنگی برف و باران بیاید، همه جا

۱. البلد الأمين و الدرّ الحصین، ص ۴۰۷.

۲. سوره نور، آیه ۴۳؛ سوره روم، آیه ۴۸.

که می شود سیل! فرمود بعد از رحیم سازی، قطره قطره و از لابه لای اینها قطرات نازل می شود: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾؛ از لابه لای آن. این جا هم فرمود: ﴿بِقَدَرٍ﴾ به اندازه مشخص، بعد فرمود: ﴿فَأَنْشَرْنَا﴾، اگر این کلام آنها بود که غی گفت ما ﴿أَنْشَرْنَا﴾، می گفت «انشر» یا «ینشر». می بینید که در آیه قبلی فرمود: ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، اگر این جمله بعدی هم کلام آنها بود، همان طوری که در ﴿جَعَلَ﴾ فعل ماضی آمده: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ﴾، یک؛ ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا﴾، دو؛ این جا هم می گفت: «فانشر»، نه ﴿فَأَنْشَرْنَا﴾، این یک شاهد و شاهد دیگر هم آن ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ است؛ آنها که غی گویند خدا این کار را کرده ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ به توحید ربوبی! پس یک شاهد در آن ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ است و شاهد دیگر هم در ﴿فَأَنْشَرْنَا﴾ است، نگفت «انشر»، فرمود ما این کار را کردیم؛ معلوم می شود که کلام «کلام الله» است. ﴿وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا﴾؛ ما زمین را اگر خواب باشد بیدار می کنیم و اگر مرده باشد زنده می کنیم. می بینید که درخت ها در زمستان خواب هستند، مرده نیستند، اگر مرده باشند که خشک می شوند؛ اینها خواب هستند. بعضی از درختان در زمستان بیدارند، ولی رشدی ندارند؛ مثل مرکبات، درخت پرتقال، نارنگی، نارنج و بعضی از درخت های دیگر زمستان بیدارند؛ یعنی خواب اندکی ممکن است داشته باشند، اما رشد و تغذیه ای کنند نیست؛ ولی سبز هستند، اینکه برگ های شان سبز است، برگ ریخته غی شود و خزانی ندارند، برای این است که بیدار هستند. اما آنها که خواب هستند مثل درخت های دیگر، همین که بهار شد اینها را بیدار می کند؛ اما آن خاک های اطراف این درخت، آن کودهای اطراف این درخت و آن آب های اطراف این درخت اینها مرده اند، گرچه در تمام اینها موجودات ریز مانند میکروب ها سر جای خودشان محفوظ هستند؛ ولی در هر حال این خاک و آب و کود و اینها مرده اند. این زمین مرده به وسیله همین درختی که در کنار اوست جذب می شود، همین خاک، همین کود و همین آب، می شود خوشه و شاخه سبز، زمین زنده می شود!

کم نیست آیاتی که می‌فرماید: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۳ این ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ غیر از احیا به معنای «ایقاض نائم» است. آن درخت‌ها خوابیده‌اند، خدا اینها را در بهار بیدار می‌کند؛ آن خاک‌های اطراف و زمین مرده است، به وسیله همین گیاه‌ها خدا آنها را زنده می‌کند. جریان «احیای موتا» سندی است برای مسئله معاد؛ لذا فرمود ما مرده را زنده می‌کنیم، چه اینکه البته خوابیده را هم بیدار می‌کنند: ﴿بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾، این ﴿تُخْرَجُونَ﴾ گفتن نشان می‌دهد که کلام، کلام خداست و نه کلام آنها، چون آنها که معاد را نمی‌پذیرفتند؛ آنها می‌گفتند: ﴿إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾^۴، ما که در زمین می‌رویم گم می‌شویم، اینها که احساس پوچی می‌کنند برای همین جهت است که خیال می‌کنند مرگ پوسیدن است. قرآن کریم آمده که بفرماید مرگ از پوست به در آمدن است، پوسیدن نیست و آن نکته فاخر قرآن این است که انسان مرگ را می‌میراند، نه مرگ انسان را بمیراند! انسان یک موجود ابدی است! حالا - إن شاء الله - آن بحث معاد که روشن بشود، معلوم می‌شود که در فرهنگ قرآن انسان است که مرگ را می‌میراند؛ وقتی وارد برزخ می‌شود، او هست و مرگ نیست؛ وارد ساهره قیامت می‌شود، او هست و مرگ نیست؛ وارد بهشت می‌شود - إن شاء الله - او هست و مرگ نیست و برای ابد می‌ماند، پس مرگ را اُماته کرده است. اگر انسان مرگ را می‌میراند، باید در مصاف آماده باشد که به آسانی مرگ را بمیراند، وگرنه با دشواری روبه‌روست! فرمود همان‌طوری که ما زمین مرده را زنده می‌کنیم، شما هم که مُردید، شما را هم این چنین زنده می‌کنیم: ﴿كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾. بنابراین این جمله آیه ده نمی‌تواند تتمه حرف‌های آنها باشد، جواب آنها هم این است که هم «كَانَ تَامَهُ» را ذات اقدس الهی آفرید، هم «كَانَ نَاقِصَهُ» را و هر دو قسم را ذات اقدس الهی به آنها داد.

۳. سوره روم، آیه ۱۹.

۴. سوره اسراء، آیه ۴۹.

نکته مهم آن است که در آیه سوم فرمود: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ و بعد در آیه چهارم فرمود: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلٌّ حَكِيمٌ﴾. حالا این قرآن به صورت «عربی مبین» درآمده است تا بشر تعقل کند، آیا بشر می‌فهمد یا نمی‌فهمد؟ این ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ آیا به فعلیت می‌رسد یا نمی‌رسد؟ یقیناً به فعلیت می‌رسد! حالا «بالجمله» نشد، «فی الجملة» که هست! اگر همه نرسند، یک عده یقیناً می‌رسند، چه اینکه قرآن کریم از یک عده به عظمت و به نیکی و به علم - ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ﴾^۵ ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۶ و مانند اینها - یاد کرده است. اینها وقتی می‌فهمند، آیا این «عربی مبین» مطابق با آن «علی حکیم» است یا نه؟ اگر بگویید - خدای ناکرده - مطابق نیست، پس محتوای قرآن تنزل یافته آن «علی حکیم» نخواهد بود، چون از آنجا تنزل کرده است؛ اگر مطابق با آن است «کَمَا هُوَ الْحَقُّ»، پس انسان «علی حکیم» را می‌فهمد. این سؤال، همان‌طور که پاسخ آن را سیدناالاستاد اشاره کردند، می‌فرمایند شما اگر مسئله تنزل را بررسی کنید، خوب می‌یابید که این مرحله نازل همان نیست که بالا آمده، این متنزل است؛^۷ مثل اینکه یک مطلب عقلی را که شما در عاقله خود ترسیم کردید و آن را بعد به صورت فارسی یا عربی تنظیم می‌کنید، این مفهوم است، در حالی که آن یک ملکه وجودی است و مفهوم نیست، یک حقیقت نوری است. اگر فقهی آن ملکه اجتهاد خود را به صورت یک رساله و کتاب درآورد، آنچه به صورت رساله و کتاب درآمده است یک سلسله مفاهیم است و آنچه در نورانیت قلب او هست، یک حقیقت وجودی است، مفهوم نیست! این چگونه می‌شود که با آن مطابق باشد؟ این مثال است و آن مُثَل است، این تنزل یافته آن است؛ آن‌طوری که یک استاد می‌رود پای تخته و مثل می‌زند، مثل رقیق شده آن مُثَل است، نقل آن نیست تا بگویید مطابق با آن است یا مطابق با آن نیست! نمی‌شود گفت که این کتاب‌های فقهی مرحوم صاحب جواهر مطابق با ملکه اجتهاد

۵. سوره زمر، آیه ۹.

۶. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

۷. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۸.

اوست یا نه؟ این جای مطابقه نیست! این لفظ است و مفهوم، در حالی که آن ملکه نوری است، چه چیزی مطابق با اوست؟ هرگز ملکه اجتهاد با مفهوم سنجیده نمی شود، برای اینکه این مثالِ آن مُثَل است، این تجلّیِ آن مُتَجَلّی است، این حکایت از آن می کند و آیتِ اوست! الآن یک چمن آیتِ هنرمندیِ آن باغبان است؛ آن هنر است و این چمن است، چمن مطابق با اوست یعنی چه؟ تا شما بگویید اگر نباشد کذب است و اگر باشد صدق است. صدق و کذب برای خبر است، این مثل و آیت است، آیت که خبر نیست تا شما بگویید یا مطابق است یا مطابق نیست. بله مطابق هست، اما تطابق مثال با مُثَل است، تطابق «آیه» با «ذی الآیه» است. یک هنرمند ماهری که باغ و چمن خوبی را درست کرد، آیا این مطابق با هنر باغداری او هست یا نه؟ بله هست! اما از او حکایت می کند یعنی چه؟ آن یک ملکه وجودی است و این یک فعل خارجی است، این فعل خارجی آیت و نشانِ آن قدرت فکری و قدرت عقلی است. این مرحله نازلۀ «عربی مبین» که ما در خدمت آن هستیم، این برای آن «علی حکیم» مثل هست؛ لذا در عین حال که مثل هست، این قابل تعقل هست و آن قابل تعقل نیست.

«و الحمد لله رب العالمین»